

بسم الله الرحمن الرحيم

غم هجران

به مناسبت دهه آخر صفر المظفر و ایام شهادت حضرت ختمی مرتبت رسول اکرم، امام حسن مجتبی و امام

رضا علیهم صلوات الله

تهیه شده در مرکز ملی پاسخگویی به پرسش های دینی نمایندگی اصفهان

وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

۱. اینکه پیامبر اکرم در صدر اسلام جنگ های زیادی برای گسترش اسلام انجام می دادند، با این آموزه قرآنی که اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست، چگونه سازگار است؟

در این زمینه توضیح چند نکته لازم است:

توضیح آیه شریفه لا اکراه فی الدین: دین عبارت است از یک سلسله معارف و احکام و اساس و بنیاد دین؛ اعتقادات است. اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد. امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آنها واضح است و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارند، معلوم است، در چنین جایی نیازی به اکراه نخواهد بود. بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده و عاقبت آن را هم می پذیرد (۱)

به عبارت دیگر معنای آیه این است که اصل پذیرش دین، قابل اجبار نیست؛ یعنی، نمی توان کسی را به زور به پذیرش دین و آیینی وادار نمود و یا عقیده ای را از او سلب کرد. زیرا «عقیده» قابل تحمیل نیست. ولی این محدوده غیر از محدوده «احکام دین» است. بنابراین بایستی محدوده «عقیده» را از محدوده «عمل و حقوق» جدا کرد. در حیطه «عقیده» اجبار راهی ندارد ولی در حیطه عمل، جبر و اکراه هم لازم و هم قابل قبول است. در واقع، مفهوم آیه این نیست مسلمان، یا اقلیت دینی، یا کسی که در قلمرو کشور اسلامی حضور دارد، به استناد این آیه مجوز داشته باشد تا احکام دین را زیر پا بگذارد و مثلاً در ملاء عام در ماه مبارک رمضان تظاهر به روزه خواری کند، یا کشف حجاب کند، یا مبادرت به ترویج ادیان دروغین و توزیع کتب ضاله مانند کتب بهائیت کند و برای توجیه خلاف خود به این آیه استناد کند.

۲- اگر به تاریخ مراجعه شود معلوم می‌گردد که اگر چه جنگ ابتدایی با حکام ظالم نیز حق یک نبی و یا حتی یک فرمانروای عاقل و عادل است تا بتواند عدالت را حاکم کند، اما پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، آغازگر هیچ جنگی نبودند. بعنوان مثال:

جنگ بدر: به دلیل به سرقت اموال مسلمانان توسط مشرکان شکل گرفت.

جنگ احد: این جنگ را سران کافر قریش برای جبران شکست جنگ بدر به راه انداختند.

جنگ خندق: ابوسفیان پس از پیروزی نسبی در جنگ احد، قصد داشت تا با تحمیل جنگ بزرگ دیگری و قتل ایشان، ریشه‌ی اسلام را برای همیشه بخشکاند.

جنگ خیبر: یهودیان به خاطر پیمان شکنی، خیانت و آغازگری آنان در تحریک، ترغیب و تغذیه کفار عرب و یاری مستقیم آنها در جنگ صورت گرفت.

همین‌طور است حنین و تبوک و جنگ‌های دیگر. قیصر روم لشکری هزار نفری به مرز فرستاده بود تا حمله‌ور شود و جنگ تبوک در گرفت.

نکته آخر این که در هیچ جنگی نبود که پس از پیروزی، پیامبر، دشمنان خود را مجبور به پذیرش اسلام کرده باشد. بلکه پس از پیروزی اگر کسی مسلمان می‌شد به اختیار خودش بوده و به همین دلیل برخی از مشرکین حتی پس از پیروزی مسلمانان، از پذیرش اسلام تا مدت‌ها سرباز زدند. مانند فتح مکه که تا سال بعد از آن حتی مشرکان نه تنها ایمان نیاوردند بلکه با آداب جاهلان و مشرکانه خود به طواف خانه خدا می‌پرداختند. (۲)

پی نوشت:

۱- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ه. ش، جلد ۲، ص ۵۲۳

۲- رک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیة، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴ ش، ج ۷، ص: ۲۸۹.

۲. چطور می‌گویید پیامبر معصوم است در حالی که قرآن در آغاز سوره‌فتح از آمرزش گناهان گذشته و آینده پیامبر خبر می‌دهد؟

در توضیح آیه شریفه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ (۱) باید گفت:

علامه طباطبائی رحمه الله علیه می‌فرماید: اینان [برخی از مفسران] خیال کرده اند که ذنب به معنای معصیت و نافرمانی است و حال آنکه چنین نیست، بلکه ذنب عبارت است از هر عملی که به دنبالش ضرر و یا از بین رفتن نفعی و یا مصلحتی باشد، و نیز مراد از مغفرت، معنای معروفش که عبارت است از ترک عذاب در مقابل مخالفت با اوامر و نواهی نیست، زیرا مغفرت در لغت عبارت است از پرده افکندن بر روی هر چیز.

پس ذنب عبارت است از هر عملی که آثار بدی به همراه داشته باشد و مغفرت هم به معنای پوشاندن هر چیز است. حال با روشن شدن معنای این دو واژه، می گوئیم که قیام رسول خدا علیه کفر و شرک که گاهی به وسیله جنگ و جهاد صورت می گرفت. انتقام مشرکین را در برداشت، به طوری که از هیچ توطئه‌ای، برای براندازی حکومت الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریغ نمی کردند. اما خدای سبحان به وسیله صلح حدیبیه که به فتح مکه انجامید، شوکت و قدرت مشرکین را گرفت، و به این وسیله پیامبرش را محفوظ داشت تا رسالتش را به اتمام برساند. روایت مناظره مأمون عباسی با امام رضا علیه السلام نیز مؤید همین مطلب است که ذکر آن خالی از لطف نمی باشد. ابن جهم راوی این حکایت می گوید: روزی در مجلس مأمون حاضر شدم، دیدم حضرت رضا - علیه السلام - نزد اوست، مأمون از آن حضرت پرسید: یابن رسول الله! آیا مگر به نظر شما انبیاء معصوم نیستند؟ فرمودند: بله! مأمون: پس بفرمائید معنای این کلام خدای عزوجل که فرموده: لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چیست؟ حضرت فرمود: در نظر مشرکین عرب هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود. برای اینکه آنها ۳۶۰ خدا داشتند و حضرت رسول، با بعثت، آنها را از خدایی انداخت و مردم را به اخلاص و وحدانیت خدای تعالی دعوت نمود بزرگان قریش، برای انتقام جویی، به تحریک مردم پرداختند. اینجاست که وقتی خدای تعالی مکه را برای پیامبرش فتح می کند، می فرماید: ما این فتح را برای تو آشکار ساختیم، تا تبعات و آثار سوئی را که دعوت گذشته و آینده ات در نظر مشرکین دارد، از بین ببریم تا دیگر در صدد آزارت بر نیایند و همینطور هم شد، بعد از فتح مکه، عدّه ای مسلمان شدند و بعضی از مکه فرار کردند، آنهایی هم که ماندند، دعوت آن حضرت را می پذیرفتند. پس با فتح مکه گناهای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله، در نزد مشرکین داشت، آمرزیده شد، یعنی دیگر نتوانستند در صدد انتقام بر آیند. و یا به عبارتی دست از پا خطا کنند. (۲)

مشابه این تعبیر در قرآن کریم برای حضرت موسی نیز به کار رفته است:

وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳)

و آنان (به اعتقاد خودشان) بر گردن من گناهی دارند؛ می ترسم مرا بکشند.

بنابراین منظور از گناه در آیه کریمه گناه اصطلاحی نیست بلکه مراد مجرم بودن پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر مشرکان است (گناه سیاسی)، همچنین مراد از آمرزش آن گناه، خنثی سازی توطئه های مشرکان در مورد آن حضرت است.

پی نوشت:

۱- فتح (۴۸) آیه ۲

۲- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ه ش، ج ۱۸، ص ۳۷۷.

۳- شعراء/۱۴.

۳. آیا حضرت محمد صلی الله علیه و آله به غیر از قرآن معجزاتی داشته اند؟

پیامبر مکرم اسلام دارای معجزات فراوان الهی بوده اند که قرآن مجید یکی از آنها بوده و در ادامه تعدادی از آنها را بر اساس آیات الهی را بیان می کنیم:

۱- واقعه شق القمر: در ابتدای سوره قمر خداوند از این معجزه بزرگ پیامبر یاد می کند و می فرماید: أَفَلَا يَتَّبِعُ السَّاعَةَ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ قِيَامَتٍ نَزْدِيكَ شَدَّ و ماه شکافته شد. (۱) از این قرار است که، مشرکان مکه (قبل از هجرت) از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست آیه و نشانه ای کردند و گفتند: «اگر واقعاً پیامبر خدا هستی ماه را برای ما بشکاف و دو نصف کن، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: اگر این کار را برای شما انجام دهم ایمان می آورید؟ گفتند آری. آن شب، شب بدر بود یعنی ماه در آسمان کامل بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پروردگارش خواست تا ماه دو نیم شود، با اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله ماه به دو نیم شد و عده زیادی این معجزه بزرگ را دیدند اما مشرکان دوباره این معجزه بزرگ را انکار کردند و گفتند محمد صلی الله علیه و آله ما را سحر کرد (۲)

۲- آگاهی از قلب افراد: عده ای از بنی اسد برای دریافت صدقات، اسلام آوردند ولی واقعاً مؤمن نبودند وقتی پیش پیامبر آمدند و ادعای ایمان کردند قرآن به پیامبر فرمود: قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُوْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ به آنان بگو: شما ایمان نیاورده اید، ولی بگوید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است!.... (۳) که این خبر از معجزات الهی بوده که توسط پیامبر عملی شده است.

۳- اسراء و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله: «پاک و منزّه است خداوندی که بنده اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد و ...» (۴) این آیه درباره معراج (اسراء) پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند بعد از آوردن پیامبر به مسجد الاقصی وی را تا «قاب قوسین» یا «نزدیکتر از آن» (۵) به بالا می برد. اصل معراج معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله است، بعد از معراج نیز حضرت اخبار غیبی فراوانی را از این سفر بی نظیر بیان کردند.

۴- خیر از غلبه روم بعد از آن که از سپاه ایران شکست سختی خورده بودند: غَلَبَتِ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ رومیان مغلوب شدند! (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی غلبه خواهند کرد! (۶)

۵- عاص بن وائل، پیامبر صلی الله علیه و آله را به علت نداشتن پسر، ابتر می نامید، پیامبر صلی الله علیه و آله وی را ابتر و نسل خودش را کوثر نامید. (۷) این پیش بینی محقق شد و نسلش بعد از پسرانش منقطع شد ولی نسل پیامبر هم چنان پابرجاست.

مواردی دیگر که در روایات ذکر شده است:

۶- رد الشمس یکی از معجزاتی که در روایات و نقل سیره نگاران نقل شده است، مسئله رد الشمس است. در این واقعه، خورشید برای حضرت علی علیه السلام به چند لحظه قبل بازگشت. گفته شده که این مسئله یک مرتبه برای یوشع بن نون وصی موسای نبی علیه السلام (۸) و دو دفعه برای حضرت علی علیه السلام روی داد؛ یکبار در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زمانی دیگر بعد از وفات ایشان. (۹)
البته معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار زیاد بوده که به اختصار به تعدادی از آنها اشاره گردید

پی نوشت:

- ۱- قمر (۵۴) آیه ۱.
- ۲- طبرسی، فضل بن حسن، طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۵، ج ۲۴، ص ۱۰
- ۳- حجرات (۴۹)، آیه ۱۴
- ۴- اسراء (۱۷) آیه ۱
- ۵- نجم (۵۳)، آیه ۷ و ۸ و ۹
- ۶- روم (۳۰) آیه ۱ و ۲ و ۳
- ۷- کوثر (۱۰۸)، آیه ۳
- ۸- ابن بابویه، شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۳؛ ج ۱ ص ۳۸۵
- ۹- شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، ۱۴۱۳؛ ج ۲ ص ۲۲۷

۴. پیامبر، قبل از نبوت، چه دینی داشت؟

در رابطه با دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت دو نظریه از دانشمندان شیعه و سنی ارائه شده که هر دو نظر به موحد بودن آن حضرت تأکید دارند.

نظریه اول: برخی معتقدند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تابع یکی از ادیان گذشته بوده و در اعمال خود به آن دین عمل می کرده‌اند.

دلایل این گروه این است که اولاً اگر آن حضرت تابع شریعت و دینی نبودند با چه معیاری به حج و عمره مشرف می شدند و اعمال آنها را انجام می دادند و با چه دستوری از گوشت مردار و یا حیوانی که با نام خدایانی غیر از خداوند یکتا ذبح شده بود نمی خوردند پس باید گفت که پیامبر از یکی از ادیان گذشته تبعیت می کردند. (۱)

نظریه دوم: قریب به اتفاق دانشمندان شیعه و اهل سنت و تمام معتزله بر آن قائل می باشند و آن این است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت تابع هیچ شریعتی از شرایع گذشته نبوده اند، بلکه به تکلیف خود عمل می نمودند. (۲)

ادله این نظریه عبارتست از:

۱. تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر تمام انبیاء برتری دارد و افضل از همه آنان است، و از نظر عقل تبعیت کردن افضل از مفضول صحیح نیست.

۲. اگر پیامبر به شرایع یکی از ادیان گذشته عمل می کردند، در تاریخ زندگی آن حضرت ذکر می شد و اهل آن شریعت این را جزو افتخارات خود می دانسته و از این امر به نفع خود احتجاج می کردند. در حالی که در هیچ جای تاریخ چنین امری ذکر نشده است.

۳. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که تربیت یافته حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند می فرمایند: «از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خود را با او قرین ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم و طرق اخلاق نیک جهان سوق دهند» (۳).

۴. با مراجعه به سیره عملی آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول چهل سال قبل از بعثت این امر به خوبی معلوم و مشخص می شود که ایشان در این مدت راه و روش خاص خود را می رفته و هیچ موردی ملاحظه نشده است که ایشان به کتاب و یا دانشمندی از دانشمندان شرایع گذشته مراجعه نمایند و یا در معابد و کلیساهای یهودیها و نصاری و یا مذاهب دیگر رفته و مشغول عبادت و انجام اعمال آنها شده باشند.

بنابراین چنانکه گفته شد پیامبر اسلام قبل از چهل سالگی مقام نبوت را داشتند و به همین جهت فرشته ای از فرشتگان همیشه همراه ایشان بوده و احکام لازم و محاسن اخلاقی و آداب نیک را به ایشان تعلیم می داده است چنانکه حدیث امام علی علیه السلام نیز بیانگر این امر بود.

به بیان دیگر باید گفت نبوت با رسالت متفاوت است. رسول کسی است که صاحب آیین و مامور به ابلاغ باشد؛ یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید. اما نبی دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ نیست بلکه تنها برای انجام وظیفه خود اوست و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید. (۴)

پیامبر تا قبل از چهل سالگی نبی بودند و بعد از چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند.

پی نوشت:

۱- محمد، رصافی، بعثت نامه (مجموعه مقالات)، قم، انتشارات صبح صادق، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۲۸۷.

۲- همان، ص ۲۸۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، معروف به خطبه قاصعه.

۴- تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۹۲.

۵. آیا امام رضا از شهادت خود با خبر بودند؟ اگر با خبر بودند چرا برای شهادت اقدام کردند؟

الف) وقتی آیات قرآن را بررسی می کنیم در مورد علم غیب به سه دسته آیات برخورد می کنیم:

۱- آیاتی که علم غیب را منحصر به خداوند می داند مانند آیه و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو... (۱) خزانه های غیب نزد اوست و جز او از آن ها خبر ندارد.

۲- آیاتی است که علم غیب را از پیامبران و پیامبر اسلام نفی می کند. مانند: آیه: قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب... (۲) بگو به شما نمی گویم خزائن خدا نزد من است و من، (جز آن چه خدا به من بیاموزد) از علم غیب آگاه نیستم

۳- آیاتی است که علم غیب را به صراحت برای پیامبران و بندگان شایسته خداوند اثبات می کند، مانند آیه: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول (۳) خداوند به غیب آگاه است و بر غیب خود احدی را جز کسانی که می پسندد، از پیامبران، اطلاع نمی دهد.

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که مقصود دسته اول و دوم این است که علم غیب مطلق، ذاتاً و اصالتاً مال خداوند است و مالک حقیقی اوست، و غیر او (ملائکه و پیامبران و ائمه علیهم السلام) ذاتاً علم غیب نمی دانند و مقصود دسته سوم این است که پیامبران به واسطه تعلیم خداوند (وحی، الهام...) از علم غیب آگاهی پیدا می کنند. بنابراین علم غیب اختصاص به خدا ندارد، بلکه بعضی از افراد برگزیده بشری، با تأیید و افاضه پروردگار جهان می توانند با عالم غیب ارتباط پیدا کنند.

ب) مرحوم شیخ مفید رحمه الله در باره علم غیب ائمه علیهم السلام و حدود آن می فرماید: ائمه علیهم السلام گاهی از ضمائر مردم خبر می دادند. بسیاری از حوادث را قبل از وقوع می دانستند. آنان این مزیت را داشتند. لکن دانستن غیب از شرایط امام علیه السلام نیست، بلکه لطف خاصی است از جانب خدا، که درباره آنان مبذول داشته و اخبارش به ما رسیده است. لکن یکی از امتیازات بزرگی که امام علیهم السلام بر سایر انسان ها

دارد این است که در مواقع ضروری با جهان غیب ارتباط پیدا می کند و اطلاعات لازم در اختیارش قرار داده می شود. (۴)

ج) با توجه به مطالب فوق در این سؤال که چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در زندگی خود از علم غیب استفاده نکردند؟ این است که چون پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام قرار بود از جنس بشر باشند، (۵) و مانند سایر مردم زندگی کنند، در اعمال و معاملات و معاشرت مانند یک بشر عادی بودند، با همین چشم می دیدند، با همین گوش می شنیدند... بر طبق ظواهر و شواهد داوری می کردند، گاهی مشورت می کردند، برای معالجه بیماری ها به پزشک و در قیمت ها به کارشناسان مراجعه می کردند... مصائب و حوادثی بر ایشان اتفاق می افتاد با مشکلات مواجه می شدند در جنگ ها شکست می خوردند، زخمی می شدند مسموم می شدند... و چون بنا بود مانند مردم عادی زندگی کنند و مانند یک فرد عادی به ارشاد و هدایت پردازند و مردم نیز با رغبت و اختیار ایمان بیاورند. از علم غیب استفاده نمی کردند. لکن اگر موضوع حرام و کار زشتی پیش می آمد که ارتکاب آن (ولو از روی سهو) در نظرها قبیح و زشت بود و به مقام امامت و عصمت لطمه می زد، و یا دانستن یک امری برای اثبات امامت لازم می شد، از پشتوانه های غیبی بهره مند می شدند. (۶)

بنابراین پیغمبر و امام می تواند به اذن الهی از حوادث و پیش آمدها و افعال آینده خودش یا دیگران آگاه شود، لکن این گونه علم، مسیر حوادث را تغییر نمی دهد و در افعال و اراده ها اثر نمی گذارد و منشأ تکلیف قرار نمی گیرد.

پس امامان ما علیهم السلام به جمیع حوادث و بلاهایی که بر آن ها واقع می شود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری کنند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام منافقین را می شناختند و از عقاید فاسد آن ها آگاه بودند ولی مکلف نبودند که از آن ها دوری کنند و با آن ها معاشرت و ازدواج نمایند، یا آن ها را بکشند، و یا طرد کنند.

بنابراین هر امامی از جمله امام رضا علیه السلام اگر چه از شهادت خود باخبر بود ولی مانند سایر مردم بطور عادی با وقایع برخورد نمودند.

پی نوشت:

۱- انعام (۶)، آیه ۵۹.

۲- انعام (۶)، آیه ۵۰.

۳- جن (۷۲)، آیه ۲۶.

۴- شیخ مفید، اوائل المقالات، تبریز، بی نا، ص ۳۸.

۵- ک‌هف (۱۸)، آیه ۱۰۹.

۶- امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۱ هـ ش، ص ۳۲۴.

۶. آیا پیامبر گرامی اسلام(ص) از سوی خداوند، دارای ولایت سیاسی و موظف به تشکیل حکومت بود یا مشروعیت حکومت او به خاطر پذیرش و بیعت مردم بوده است؟

با دلایل مختلف اثبات می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن خداوند مامور به تشکیل حکومت بوده اند به توضیح ذیل توجه فرمایید:

۱- از نظر شواهد و مدارک مسلم تاریخی، قبل از ظهور اسلام، در حجاز، حکومت و دولتی وجود نداشت و نظم سیاسی خاصی بر زندگی اعراب بدوی، حاکم نبود. پس از ظهور اسلام در مکه و هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، آن حضرت برای اولین بار، ساکنان آن دیار را تحت فرمان یک دولت مرکزی در آورد و نظام قبیلگی حاکم بر آنان را به نظم سیاسی و اجتماعی نوینی مبدل ساخت و علاوه بر آموزش و تربیت، شخصاً سرپرستی و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفت و به اداره نظام اجتماعی مسلمانان در بخش های مختلف قضایی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی پرداخت.

۲- قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان فردی که برای دخالت در زندگی مردم، اولی و دارای ولایت است، معرفی می کند: النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ. (۱) قرآن پژوهان و مفسران، تصریح کرده اند که این اولویت، اختصاص به مسائل دینی ندارد و همه امور دینی و دنیایی آنان را در بر می گیرد. (۲) موءید این تفسیر، چند دلیل زیر است:

۱-۲- قرآن؛ اطلاق آیه بالا، اولویت و ولایت پیامبر را به عرصه خاصی محدود نکرده است و در نتیجه، همه حوزه های ولایت پذیر را که در رأس آنها حوزه رهبری سیاسی و اجتماعی است شامل می شود و به استناد آن، پیامبر از سوی خداوند، ولایت همه جانبه بر مردم پیدا می کند.

۲-۲- روایات؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «این آیه، درباره رهبری و فرماندهی نازل شده است». (۳)

۳-۲- شأن نزول؛ وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قصد جنگ کرد و مردم را به خروج فرمان داد، برخی نزد آن حضرت آمدند تا برای بستگان خویش اذن بگیرند و آن گاه، این آیه نازل شد. از این مسئله، روشن می شود که فرمان های اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله، متکی به ولایت الهی و دینی است؛ نه مبتنی بر خاستگاه بشری. (۴)

در آیه دیگری، چنین آمده است: «سرپرست و ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». (۵)

بنابراین، از نگاه قرآن، خداوند، پیامبر را نسبت به دیگران اولویت بخشیده، ولایت داده است. از این رو، ولایت آن حضرت، تابع ولایت خداوند و در طول آن است؛ نه امری زمینی و بشری.

علامه طباطبایی درباره ولایت آن حضرت می نویسد: «رسول خدا، بر همه شئون امت اسلامی، جهت سوق دادن آنان به سوی خدا و نیز برای حکمرانی و فرمانروایی بر آنها و قضاوت در میانشان، ولایت دارد. البته این ولایت، در طول ولایت خداوند و ناشی از تفویض الهی است». (۶)

با توجه به مجموع آیات قرآن، می توان فهمید که حضرت رسول، در آن واحد، دارای سه شأن بوده است:

۱. امامت، پیشوایی و مرجعیت دینی.

۲. ولایت قضایی.

۳. ولایت سیاسی و اجتماعی.

لذا هر یک از شئون سه گانه پیامبر صلی الله علیه و آله مسئولیت های خاصی را بر عهده آن حضرت نهاده بود. اماوجوب ایجاد حکومت برعهده پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین تبعیت محض مردم بوده ولی تا مقبولیت در بین مردم وجود نداشته باشد تحقق پیدا نمی کند کما اینکه امامت امیر المومنین علیه السلام بر همه مردم واجب بوده ولی تا ۲۵ سال این مقبولیت ایجاد نشد پس اصل ولایت بر اهل بیت علیهم السلام ثابت است در صورتی که مورد پذیرش مردم قرار گیرد محقق می شود.

پی نوشت:

۱- احزاب (۳۳)، آیه ۶.

۲- ر.ک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۵، ص ۴۶ و ۳۴۷؛ شیخ طوسی، تبیان، ج ۸، ص ۳۱۷؛ زمخشری، کشف، ج ۳، ص ۵۲۳؛ طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ه ش ج ۱۶، ص ۲۷۶.

۳- طریحی، فخرالدین بن محمد مجمع البحرین، ص ۹۲.

۴- طبرسی، فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۳۸.

۵- مائده (۵)، آیه ۵۵.

۶- طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ه ش ج ۶، ص ۱۴.

۷. اهل سنت می گویند دلیل ازدواج های فامیلی خاندان رسول با خاندان خلفا چیست؟

اصل سؤال به این طرز تفکر بر می گردد که: ازدواج صحابه و اهل بیت با یکدیگر نشانه کمال الفت و دوستی میان آنها بوده است، چنان که در میان قبایل عرب، ازدواج نشانه الفت و صمیمیت میان دو قبیله است. در حالی که مسأله اختلاف، میان اهل بیت و برخی از صحابه (نه همه) اختلاف قبیله ای نبود، اختلاف عقیدتی و یا به یک معنی رفتاری بود و چنین اختلافی با ازدواج چند نفر از نوه و نبیره ها، از میان نمی رود و به دیگر سخن: اگر اختلاف خاندان رسالت با گروههای دیگر، اختلاف سیاسی و یا مالی می بود، می گفتیم دختر دادن و دختر گرفتن، نشانه آن است که مواضع هر دو گروه به هم نزدیک شده و دست الفت به یکدیگر داده اند. اختلاف آنان بر سر یک مسأله اساسی و آن رهبری جامعه پس از رحلت رسول اکرم بود، این اختلاف اساسی هرگز با چند ازدواج موردی از بین نمی رود چنان که تاکنون از میان نرفته است. پس ازدواج دو سه نفر از فرزندان حسین بن علی با چند تن یا نواده های خلفا یا همدستان آنها، دلیل بر آن نیست که آنها در همه مسائل عقیدتی، فقهی و سیاسی با هم اشتراک نظر داشتند. در عراق، ازدواج میان خانواده های سنی و شیعی فراوان است، ولی هرگز این دلیل بر آن نیست که خانواده هر یک از زوجین پذیرای عقیده دیگری شده است.

خلیفه سوم دارای همسری مسیحی به نام نائله بود، آیا این دلیل بر این است که عثمان مسیحی شده بود؟ (البدایه والنهایه: ۱۵۳/۷).

۲. این ازدواج بر یک اصل قرآنی استوار بوده و آن این که «لاتزر وازره وزر اخری» (النجم/۳۸) هرگاه نیاکان زوج و یا زوجه نسبت به خاندان رسالت، بی مهری کرده، و بر دخت گرامی پیامبر ستم روا داشته اند، دلیل نمیشود که نوه، و نبیره های آنان در این جرم شریک باشند، زیرا هر کس مسئول اعمال خود او می باشد.

۸. چه ضرورتی داشت که پیامبر با دختری خردسال (عایشه) ازدواج کند؟

نکته اول: شرایط سنی که در فرهنگ ما ایرانیان امروزه متداول است، در زمان پیامبر (ص) سن ازدواج دختران در همین حدود، معمولی و متعارف بود. عرب های شبه جزیره خوش نداشتند دختر دیر ازدواج کند و مدت ها در خانه پدر بماند. بلکه می کوشیدند دخترانشان را زود هنگام شوهر دهند و به خانه همسر بفرستند، تا خیالشان آسوده شود. بنابراین ازدواج دختران در سن کم در آن عصر و زمان پسندیده و متعارف بود و هیچ اشکالی نداشت. اگر پیامبر در این مورد مرتکب اشتباهی می شد و کاری غیرمتعارف انجام می داد، بدون شک دشمنان حضرت سوء استفاده می کردند و آن را برضد رسالت پیامبر به کار می گرفتند. در تاریخ هیچ نشانی نیست که

دشمنان قسم خورده حضرت از این ازدواج برای کوبیدن شخصیتش بهره گرفته باشند، که دلیل است ازدواج حضرت با عایشه برخلاف عرف نبود.

نکته دوم: این یکی از دروغ های روزگار است که عایشه در هنگام ازدواج کم سن و سال بود در این مورد گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه واله) عایشه شش یا هفت ساله را به عقد خود درآورد و در نه سالگی با او عروسی کرد؛ هم سن عایشه در هنگامی که به عقد پیامبر درآمد، بیش از شش یا هفت سال بود؛ هم در هنگام عروسی بیش از نه سال داشت.

برخی از مورخان مانند ابن قتیبه دینوری نوشته اند: عایشه در سال ۵۷، یا ۵۸ هجری و در هفتاد سالگی درگذشت (ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۱۳۴)؛ پس در سال اول یا دوم بعثت متولد شده بود. تاریخ اجرای صیغه عقد را یک ماه پس از درگذشت حضرت خدیجه و بعد از عقد سوده بیان کرده اند (طبقات الکبری، ج ۸ ص ۷۹). حضرت خدیجه در رمضان سال دهم بعثت از دنیا رفت و در شوال همین سال عایشه به عقد پیامبر درآمد (همان، ص ۵۸). بنابراین عایشه در هنگام عقد حدوداً نه ساله بود؛ نه شش ساله. به نوشته همه مورخان و سیره نویسان عایشه در سال دوم هجری و پس از جنگ بدر به خانه پیامبر راه پیدا کرد و مراسم عروسی برگزار شد. نیز نوشته اند: عقد عایشه در ماه شوال سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت و عروسی او در ماه شوال در سال دوم هجری رخ داد (طبقات الکبری، ج ۸ ص ۵۸)؛ یعنی بین عقد عایشه با عروسی اش پنج سال فاصله بود. بنابراین اگر عقد عایشه در نه سالگی جاری شد، عروسی اش در چهارده سالگی صورت گرفت اما اگر عقدش در چهارده سالگی بود، ازدواجش در نوزده سالگی رخ داد. بنابراین به هیچ وجه نمی توان پذیرفت در نه سالگی همسر پیامبر شد!

۹. علت تعدد زوجات نبی مکرم اسلام چیست؟

اصولاً هدف آن حضرت، مسئله شهوت جنسی نبود؛ زیرا پیامبر در اوج جوانی و کشش جنسی با زنی بیش از سن خود ازدواج می کند و تا سن ۵۵ سالگی، همان یک همسر را دارد؛ بنابراین باید هدف پیامبر را در چیزهای دیگر جستجو کرد.

یکی از آن ها هدف سیاسی - تبلیغی بود؛ یعنی با ازدواج موقعیتش در بین قبایل مستحکم گردد و بر نفوذ سیاسی و اجتماعیش افزوده شود و از این راه برای رشد و گسترش اسلام استفاده نماید.

حضرت به خاطر دست یابی بر موقعیت های بهتر اجتماعی و سیاسی، در تبلیغ دین خدا و استحکام آن و پیوند با قبایل بزرگ عرب و جلوگیری از کارشکنی های آنان و حفظ سیاست داخلی و ایجاد زمینه مساعد برای مسلمان شدن قبایل عرب، به برخی ازدواج ها رو آورد.

در راستای این اهداف پیامبر(ص) با عایشه دختر ابوبکر از قبیله بزرگ «تیم»، با حفصه دختر عمر از قبیله بزرگ «عدی»، با ام حبیبه دختر ابوسفیان از قبیله نامدار بنی امیه، ام سلمه از بنی مخزوم، سوده از بنی اسد، میمونه از بنی هلال و صفیه از بنی اسرائیل پیوند زناشویی برقرار نمود. ازدواج مهم ترین پیوند و میثاق اجتماعی است، به ویژه در آن فرهنگ تأثیر بسیاری از خود به جا می گذارد.

در آن محیطی که جنگ و خونریزی و غارتگری رواج داشت، بلکه به تعبیر «ابن خلدون» جنگ و خونریزی و غارتگری جزو خصلت ثانوی آنان شده بود، (مقدمه ابن خلدون (ترجمه)، ج ۱، ص ۲۸۶) بهترین عامل بازدارنده از جنگ ها و عامل وحدت و الفت، پیوند زناشویی بود. به همین جهت پیامبر(ص) با قبایل بزرگ قریش، به ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با پیامبر(ص) دشمن بودند، ازدواج نمود. اما با قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمی شد و آنان نسبت به پیامبر(ص) دشمنی نداشتند، ازدواج نکرد.

«گیورگیو» نویسنده مسیحی می نویسد: محمد(ص) ام حبیبه را به ازدواج خود در آورد تا بدین ترتیب داماد ابوسفیان شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی امیه و هند زن ابوسفیان و سایر دشمنان خونین خود خویشاوند شد و ام حبیبه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده های مکه شد. (محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۰۷).

و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با «زینب»، برای شکستن سنت جاهلی بوده است در اسلام «پسرخوانده» حکم پسر واقعی را ندارد و زن پسر خوانده بر مرد محرم نیست. در حالی که در جاهلیت احکام پسر واقعی را بر پسر خوانده سرایت می دادند، از آن جمله زن پسر خوانده بر پدر خوانده محرم بود. اسلام این حکم را باطل نمود. [احزاب (۳۳) آیه ۴]. پیامبر به دستور خدا با «زینب بنت حش» که همسر مطلقه زید بن حارثه، پسرخوانده پیامبر بود، ازدواج نمود، تا حکم جاهلی را در عمل باطل کند و مردم پذیرای نقض حکم جاهلی باشند. [همان، آیه ۳۷].

۱۰. در مورد جنگ پیامبر(ص) با قبیله بنی قریظه توضیح دهید و علت آن را بفرمائید.

توجه به نکات زیر می تواند بسیاری از ابهامات ماجرای بنی قریظه را روشن کند:

۱. میان پیامبر و بنی قریظه و دو طایفه دیگر یهود، پیمانی منعقد شده بود که براساس آن، تعهد کرده بودند که هرگز علیه پیامبر و یاران وی قدمی برندارند. با دست و زبان به آنان صدمه‌ای نرسانند، نیز اسلحه و مرکب در اختیار دشمنان حضرت قرار ندهند. اگر برخلاف این رفتار نمودند، پیامبر با آنان همانند دشمن رفتار نماید. (۱)
۲. یهود بنی قریظه، در جریان جنگ احزاب، شهر مدینه را دچار ناامنی کردند. برای ترساندن مسلمانان به خانه‌های آنان ریختند. اگر مراقبت پیامبر نبود و گروهی را برای استقرار امنیت در شهر، از لشکرگاه به داخل شهر اعزام نمی‌کرد، چه بسا نقشه شوم بنی قریظه عملی می‌شد. شهر به دست آنان سقوط می‌کرد. مجاهدان مسلمان را می‌کشتند و اموال شان را به غنیمت می‌گرفتند. زنان و اولاد آنان را اسیر می‌کردند. (۲)
۳. حکم تورات درباره جنگ چنین است: «هنگامی که به قصد نبرد، آهنگ شهری نمودید، نخست آنان را به صلح دعوت نما، اگر آن‌ها از در جنگ وارد شدند، شهر را محاصره کن. چون بر شهر مسلط گشتی، همه مردان را از دم تیغ بگذران، ولی زن‌ها و کودکان و حیوانات و هر چه در شهر موجود است، همه را به عنوان غنیمت بردار». (۳)
۴. به روایت تاریخ مجازات یهودیان بنی قریظه، بر اساس حکم تورات انجام شد. سعد با بنی قریظه هم‌پیمان بود و بنی قریظه پذیرفتند به هر صورت که سعد داوری کند، بپذیرند. او داوری کرد مردان آنان که در توطئه شرکت داشتند، کشته شوند؛ زنان و کودکان اسیر گردند؛ اموال شان در اختیار مسلمانان قرار گیرد. (۴)
۵. پیامبر پذیرفته بود که یهود بنی قریظه با وجود خیانت بزرگی که کرده بودند، می‌توانستند اسلام بیاورند، تا از جنایات آنان صرف نظر کند و آنان به زندگی خود ادامه دهند، ولی لجاجت کرده، بر دشمنی نسبت به اسلام پافشاری کردند! (۵)
۶. پیش از بنی قریظه، پیامبر(ص) یهودیان بنی قینقاع و بنی‌النضیر را بخشید؛ اما آنان رفتند و کفار قریش را تحریک کردند، که جنگ بدر و احزاب را علیه مسلمانان راه انداختند. صدمات و خسارات زیادی به مسلمانان وارد شد! اگر مجدداً به یهودیان اجازه می‌دادند که از مدینه خارج شوند، باز علیه مسلمانان دست به توطئه و دشمنی می‌زدند.
۷. گزارش‌ها درباره تعداد کسانی که کشته شدند، بسیار متفاوت است. برخی تعداد آنان را چهل تن ذکر کرده و برخی بیش تر. ناهمگونی آمار، درستی گزارش‌ها را زیر سؤال می‌برد. (۶)
- کسانی که کشته شدند، جنگجویان و توطئه‌گران بنی قریظه بودند، نه افراد دیگر.
۸. یهودیان، در طول تاریخ سعی کرده‌اند که مظلوم‌نمایی کنند. آمار کشته‌های خود را که توسط مخالفان به قتل رسیده‌اند، همچنین چگونگی کشته شدن آنان را به صورتی جلوه دهند که نشانگر مظلومیت و مقاومت آنان

در راه عقیده و ایمان باشد! بر همین اساس درباره کشته شدگان یهود در جنگ جهانی دوم، آمار بسیار متفاوت و اغراق آمیز است. برخی شش میلیون، بعضی هشت میلیون و حتی نه میلیون تن آمده، گروهی تعداد کشته‌ها را در اردوگاه «آشویتس» یک میلیون و ۳۵۰ هزار تن نوشته‌اند! در اردوگاه‌های دیگر اختلاف نقل‌ها متجاوز از یک میلیون تن ذکر کرده‌اند. (۷)

در این که تعدادی از جنایتکاران و توطئه‌گران یهودیان بنی‌قریظه کشته شده‌اند، تردیدی نیست، ولی چند نفر و چه افرادی بودند، توسط چه کسانی و چگونه کشته شدند، جای بحث و تردید فراوانی است.

از روحیه پیامبر (ص) و عفو و بخشش حضرت، می‌توان برداشت کرد سران یا جنگجویان شان (۸) که تعدادشان محدود بود) کشته شده‌اند. در اسلام اسیران عادی را اعدام نمی‌کنند اما کسانی که از سران دشمن به حساب می‌آیند یا اگر آزاد شوند از دشمنی و جنگ دست بر نمی‌دارند، حاکم اسلامی می‌تواند آنان را به قتل برساند. یهودیان بنی‌قریظه که کشته شدند، جزو همین گروه بودند.

با توجه به مطالب بیان شده، آنان اسیران جنگی به معنای خاص آن نبودند، بلکه در واقع پیمان شکنانی بودند که از داخل به اسلام ضربه وارد کردند. حکم جاسوس را داشتند و جاسوس غیر از اسیر جنگی است.

برای آگاهی بیش تر به کتاب: پیامبر و یهود حجاز، نوشته مصطفی صادقی مراجعه نمایید.

پی نوشت:

۱. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی سال چاپ ۱۳۷۰ ش. ج ۱، ص ۴۶۶،
۲. همان، ص ۱۵۵.
۳. تورات، سفر تثئیه، فصل ۲۰.
۴. شیخ مفید ارشاد، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ج ۱، ص ۹۸-۹۹
۵. همان، ص ۱۰۳.
۶. مصطفی صادقی، پیامبر(ص) و یهود حجاز، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ ش، چاپ اول. ص ۱۸۴-۱۹۲
۷. همان، ص ۱۸۳.
۸. جعفر مرتضی، الصحیح من سیره‌النبی الاعظم، قم، دارالحدیث للطباعه والنشر، ۱۴۲۶ ق، چاپ اول ج ۱۲، ص ۱۱۷

۱۱. پیامبر بزرگوار اسلام شهید شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند؟ ماجرای شهادت ایشان توسط

زن یهودی و... صحت دارد؟

نکته اول:

باید بدانیم که موضوع شهادت پیامبر (صلی الله علیه و اله)، از اصول دین و یا ضروریات آن نبوده که ایمان و اعتقاد بدان، واجب و لازم بوده و انکار آن، موجب خروج از دین شود. اما در هر صورت؛ چه ایشان به شهادت رسیده باشند، و چه با مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند، باید بدانیم که مقام ایشان، بسیار بالاتر و برتر از شهدای دیگر است؛ زیرا خداوند در قرآن کریم، اولاً: جایگاه پیامبران را بالاتر از شهداء بیان کرده است [نساء، ۶۹]؛ ر. ک: ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۵۲؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۶۰]؛ ثانیاً: شهیدان به دلیل این که در راه خدا و با پیروی از رسول او، جان خود را از دست داده اند. نزد خداوند قرب و منزلت کسب می کنند؛ بدیهی است که اگر خداوند، شهدا را به دلیل پیروی از پیامبران، شایسته رحمت و ثواب بی نهایت بداند، باید خود پیامبران از مقامی بسیار بالاتر و برتر برخوردار باشند. بنابراین پیامبر ما (آن مرادی که تمام زندگی خود را وقف تلاش در راه خدا نموده تا حدی که مریدان او چنین منزلتی در درگاه الهی پیدا کردند)، نه تنها از آن منزلت بی نصیب نیست بلکه از مقامی بسیار بالاتر و برتر برخوردار است.

نکته دوم:

در خصوص این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به مرگ طبیعی از دنیا رفته و یا به شهادت رسیده، مشکل است.

از برخی متون استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ خیبر مسموم شد و همان مسمومیت زمینه مرگ پیامبر (ص) را فراهم نمود. در خصوص مسمومیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: "گروهی، زن یکی از اشراف یهود را به نام "زینب" فریب دادند که پیامبر را از طریق غذا مسموم سازد. نقشه وی از این قرار بود که آن زن، کسی را خدمت یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد و از او پرسید که پیامبر اسلام کدام عضو گوسفند را بیشتر دوست می دارد. او در پاسخ گفت: ذراع. ... زینب، گوسفندی را بریان کرد و آن را مسموم ساخت، و بیش از همه در ذراع آن سم داخل نمود و به عنوان هدیه خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر نخستین لقمه ای را که به دهان گذاشت، احساس کرد مسموم است...". (۱)

ابن اسحاق گزارش می دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرض وفات خود فرمود: "اثر همان خوراکی (گوشت گوسفند) اکنون رگ دلم قطع می شود". (۲)

آیت الله سبحانی می نویسد: "معروف این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مرض وفات خود فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی خورنده است". (۳)

شاید به خاطر همین متون تاریخی و روایات بوده که برخی احتمال داده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهید شده و رسول خدا علاوه بر افتخارات نبوت دارای مقام شهادت نیز می باشد. (۴)

از برخی متون دیگر استفاده می شود که مسمومیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ خیبر علت اساسی برای مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است، از این رو به طور قاطع نمی توان گفت حضرت شهید شده است؛ زیرا مسمومیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال هفتم هجری بوده (۵)، ولی رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سال ۱۱ هجری اتفاق افتاده (۶)، و این فاصله زمانی حکایت از آن دارد که مسمومیت عامل اصلی رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است. اگر مسمومیت علت اصلی رحلت پیامبر بود، باید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از مسمومیت از دنیا می رفت. از سوی دیگر آن گاه می توان چیزی را به ساحت مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داد که شبهه و ابهام نداشته باشد، از این رو نمی توان گفت که پیامبر شهید شده است، زیرا که در استناد مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسمومیت قطعی نیست.

از آن چه گذشت می توان نتیجه گرفت که به طور قاطع نمی توان گفت پیامبر بزرگوار اسلام شهید شده اند. نیز نمی توان گفت به صورت طبیعی از دنیا رفته اند و این قسمت از تاریخ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابهام دارد.

پی نوشت:

۱. فروغ ابدیت، ج ۱-۲، ص ۲۶۵؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۶۷؛ ابراهیم آیتی، تاریخ اسلام، ص ۵۰۷.
۲. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۷ - ۳۶۸.
۳. فروغ ابدیت، ج ۱ - ۲، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.
۴. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶۷.
۵. فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۶.
۶. همان، ص ۵۰۸.

۱۲. نامه پیامبر اکرم (ص) به خسرو پرویز و اتفاقی که بعد از پاره شدن نامه افتاد چیست؟

در منابع متعدد تاریخی، متن نامه چنین است: «من محمد رسول الله الی کسری عظیم الفارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهدان لاله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله. ادعوک به دعاء الله فانی رسول الله الی الناس كافة لانذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین. فاسلم تسلّم. فان ابیت فان اثم المجوس علیک».

[ابن کثیر دمشق، البدایه و النهایه، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷/۱۹۸۶. ج ۴ ص ۲۶۹/ابن خلدون، دیوان المبتدأ و الخبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شحاده، بیروت: دار الفکر، ۱۹۸۸. ج ۲ ص ۴۵۱/أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷/۱۹۶۷. ج ۲ ص ۶۵۴]

از محمد فرستاده خدا، به کسری بزرگ ایران، سلام بر آن کس که از هدایت تبعیت کند و به خدا و رسولش ایمان آورد و گواهی دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. تو را به به پرستش الله دعوت می‌کنم، چه اینکه من فرستاده خدا به سوی مردم هستم تا زندگان را انداز دهم و حجت را بر کافران تمام کنم. پس اسلام بیاور تا مورد دوستی قرار گیری. پس اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی، گناه مردم مجوسی بر گردن توست». خسرو پرویز از راز خاندان سلطنتی ساسانی آگاه بود و به روشنی از ماجرای محرمانه انوشیروان و بزرگمهر باخبر بود (که در شب تولد پیامبر اکرم، چه حوادثی در کاخ سلطنتی ساسانیان گذشت) و او به نیکی حقانیت رسالت محمد (صلی الله علیه و آله) را می‌دانست، اسنادی متعدد بر این امر وجود دارد.

نامه پیامبر توسط یکی از صحابه به نام عبدالله بن حذافه السهمی، به دربار خسرو پرویز فرستاده شد. [بن اثیر جزری، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۸۵؛]

- خسرو پرویز نه تنها پاسخی منطقی به نامه پیامبر نداد، بلکه نامه را پاره کرد (درید). [طهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاریخ، بورسعید: مکتبه الثقافه الدینیة. ج ۴، ص ۲۲۸ - ج ۳، ص ۱۷۰؛] اکثر قریب به اتفاق منابع تاریخی چنین گفته‌اند. و تنها احمد بن ابی یعقوب بن واضح (مشهور به یعقوبی) در تاریخ مشهور خود گفت که وقتی عبدالله بن حذافه نامه را به خسرو پرویز رساند، خسرو جواب نامه را نوشت و در میان حریر قرار داد و برای پیامبر فرستاد، وقتی عبدالله بن حذافه نامه را به پیامبر رساند، پیامبر فرمود که من به حریر او نیاز ندارم (در پی مال دنیا نیستم). پس پیامبر نامه و حریر را به خسرو پرویز بازگرداند. البته یعقوبی در ادامه می‌گوید که چنین چیزی (پاسخ محرمانه خسرو پرویز به پیامبر) ثابت شده نیست، بلکه منابع تاریخی گویای این هستند که خسرو پرویز نامه را پاره کرد (درید).

[احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، ج ۲، ص ۷۷؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۴۳.]

به هر روی بنا بر آنچه در منابع تاریخی آمده، خسرو پرویز پس از خواندن نامه، متکبرانه و از روی غضب گفت: «یکتب إلی بهذا و هو عبدی او (محمد) این نامه را به من نوشته است، در حالی که او برده من است (یعنی او که در مقام از من پایین تر است، با چه جرئتی برای من اینگونه نامه نوشته است؟)»

(ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت: دار الفکر، ۱۹۸۶. ج ۴، ص ۲۶۹؛)

این در حالی است که پیامبر در نامه، خسرو پرویز را با لحنی محترمانه به صورت "کسرای بزرگ ایران" خطاب کرد. لیکن تکبر خسرو پرویز سبب شد که از پذیرش حق سر باز زند. وی -خسرو پرویز- در گذشته نیز بارها در آزمون‌های گوناگون کارنامه‌ای بس زشت از خود برجای گذاشته بود.

۱۳. معراج پیامبر روحانی بوده یا جسمانی؟

درباره کیفیت معراج چهار نظریه وجود دارد:

۱- معراج پیامبر در تمام مراحل روحانی بوده؛ یعنی روح به صورت تخلیه از جسد، این عوالم را طی کرده است،

نقد نظر اول: قائل شدن به جسمانیت معراج هیچ محذور عقلی را به دنبال ندارد. خصوصاً این که بشر امروزی در سایه دستیابی به وسایل پیشرفته خود از قبیل فضاپیماها توانسته است که راه آسمان را به روی خود بگشاید و در این فضای بی انتها سیر کند. چه بسا پیشرفت علم و دانش بشر و اختراع وسایل مدرن تر بتواند بر سرعت و برد سفرهای فضایی بیفزاید.

از طرفی این تفسیر، با ظهور برخی از آیات قرآن درباره معراج سازگار نیست. خداوند متعال در سوره اسرا می‌فرماید:

سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله؛ منزه است خدایی که شبانگاه بنده ی خود را از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم برد (۱) از آن جا که متبادر از لفظ "عبد" شخصیت خارجی است که از تن و روان ترکیب یافته (۲) تحقق لا اقل قسمتی از معراج [سیر از مکه تا قدس] به صورت جسمانی روشن است. در کنار این آیه روایات بسیار صریحی درباره جسمانی بودن معراج وجود دارد که راه بر تفاسیر دیگر می‌بندد (۳)

۲- معراج روحی بوده، اما نه به صورت مجرد از بدن بلکه به صورت رؤیا و برزخی بوده و تمام این عوالم را به صورت رؤیا صادق سیر کرده است. ابن شهر آشوب این قول را به فرقه ی "جهمیه" نسبت داده است (۴). بر اساس این تفسیر پیامبر در رؤیای صادق، سیر از مکه به بیت المقدس و از آن جا به آسمان‌ها و... به نظاره نشسته اند. در عین حال جسم حضرت در بستر خود آرمیده بود و سیر نکرد.

در جواب این نظریه باید گفت:

۱- ظاهر آیات و روایات گواه بر تحقق لاقصی بخشی از معراج به صورت جسمانی است و با تأویل به رؤیای صادقه سازگار نیست.

۲- اگر معراج صرف رؤیا بود، دیگر جا نداشت که آیات قرآنی این قدر درباره آن اهمیت داده و سخن بگویند و در مقام اثبات کرامت درباره پیامبر برآیند (۵) بنابراین آیات در مقام منت نهادن است و در عین حال ثنای بر خدا است [سبحان الذی...] که چنین پیشامد بی سابقه ای را پیش آورده و چنین قدرت نمایی عجیبی را انجام داده.

واضح است که قدرت نمایی با خواب دیدن به هیچ وجه نمی سازد. خواب دیدن پیغمبر بی سابقه و قدرت نمایی نیست چون خواب را همه کس چه صالح و چه فاسد می بیند. چه بسا فاسق و فاجر خواب هایی بینند که بسیار عجیب تر از خواب های یک فرد متقی باشد (۶)

۳. تاریخ اسلام نیز گواه صادقی بر تحقق معراج است؛ زیرا در تاریخ می خوانیم هنگامی که پیامبر (ص) معراج را مطرح کرد، مشرکان به شدت آن را انکار کردند و آن را بهانه ای برای کوبیدن پیامبر دانستند. این به خوبی گواهی می دهد که پیامبر هرگز مدعی خواب یا مکاشفه ی روحانی نبوده و گرنه این همه سر و صدا و انکار مشرکان نداشت (۷)

۳- سیر پیامبر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی جسمانی و روحانی بوده و از آن جا به بالا به صورت روحانی بوده است.

۴- سیر حضرت در تمام مراحل جسمانی و روحانی بود و همه جا را با تن و روان سیر نموده. این قول مشهور میان دانشمندان شیعه است (۸)

نظریه سوم و چهارم: ظاهر آیه اول سوره اسراء، نیز روایات متعدد، بر اثبات جسمانی بودن مرحله اول معراج پیامبر یعنی سیر از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی دلالت دارد. پس جسمانی بودن این مقدار از معراج را می توان قطعی دانست.

اما سخن درباره مراحل بعدی معراج است که آیا جسمانی بوده و یا به نحو روحانی تحقق یافته است؟ در این باره مشهور دانشمندان و محققان اسلامی با توجه به ظهور روایات و نیز استشمام چنین معنایی از آیات سوره نجم که بیانگر مراحل بعدی سیر پیامبر است؛ جسمانی بودن سایر مراحل معراج پیامبر را پذیرفته اند (۹) در عین حال با توجه به برخی روایات و نیز بعضی تفاسیر از آیات سوره نجم نمی توان نظریه روحانی بودن سایر مراحل معراج را به طور قطع مردود دانست. به همین خاطر برخی از دانشمندان این نظریه را پذیرفته اند. علامه

طباطبایی این تفسیر را جایز شمرده و آن را محتمل می‌داند. البته در صورتی که روحانی بودن به معنای نظریه دوم یعنی حالت خواب تفسیر نگردد. (۱۰) بنابراین معراج حضرت هم جسمانی بوده وهم روحانی

پی نوشت:

۱. اسراء (۱۷) آیه ۱.
۲. منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۷۸.
۳. بحارالانوار، ج ۱۸، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، انتشارات علامه، قم ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۶
۵. موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۹
۶. همان، ج ۱۳، ص ۲۹
۷. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۵
۸. سبحانی، منشور جاوید، مؤسسه امام صادق، قم، چاپ اول ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۷۸
۹. مجلسی، بحارالانوار مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق. ج ۱۸، ص ۲۸۸
۱۰. موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۲.

۱۴. با توجه به آیه إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ آیه مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ، که می فرماید مردگان نمی شنوند، آیا سلام کردن به پیامبر، کاری بیهوده نیست؟

۱. از دیدگاه اسلام، مرگ به معنای نابودی و نیستی انسان نیست؛ بلکه انتقال حقیقت انسان (روح او)، از عالمی به عالم دیگر است. در آن عالم، حیات انسان به گونه‌ای دیگر ادامه می‌یابد تا هنگامی که روز رستاخیز و معاد فرا رسد. قرآن کریم درباره مرگ، کلمه «توفی» را به کار برده است (۱) که به معنای «گرفتن به تمام و کمال» است. از دیدگاه قرآن، در هنگام مرگ، فرشته الهی انسان را با تمام واقعیت و هویتش، تحویل می‌گیرد و از این عالم، به عالم دیگر منتقل می‌کند.

بنابراین، در فرهنگ قرآن، آن چه که تمام هویت انسان را تشکیل می‌دهد، روح اوست. فرشته الهی، بدن انسان را به جایی منتقل نمی‌کند؛ بدن در همین دنیا مانده، به تدریج از بین رفته، تبدیل به خاک می‌گردد؛ اما انسان با تمام هویتش، پس از مرگ، باقی می‌ماند.

قرآن، حیات انسان را در فاصله میان مرگ تا روز رستاخیز، «برزخ» نامیده است. برزخ، به معنای فاصله میان دو چیز است؛ وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۲)؛ «و پس از مرگ، فرا روی ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». از طرف دیگر، عالم برزخ، مکانی گسسته از این عالم نیست؛ بلکه محیط بر این جهان است.

نسبت عالم برزخ به این جهان، شبیه نسبت این جهان به عالم جنین است؛ (۳) همان‌طور که جهان فراجینی، بر جنین احاله دارد، جهان برزخ نیز عالمی فرامادی و محیط بر جهان ماده است. هویت فرامادی عالم برزخ، به گونه‌ای است که ادراکات در آن بسیار قوی‌تر از این جهان است؛ زیرا احاطه بر عالم ماده دارد و این ادراکات، بدون وساطت ابزارهای مادی صورت می‌گیرد.

از دیدگاه قرآن، مرگ، فنا و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویت و واقعیتش، پس از مرگ، به حیات خود در برزخ ادامه می‌دهد.

۲. در این جا این سؤال رخ می‌نماید که: آیا می‌توان با پیامبر که از دنیا رفته، سخن گفت و به او سلام کرد؟ و آیا او سخنان ما را می‌شنود؟

درک درست حیات برزخی، آیات قرآن و روایات، به روشنی بر امکان سخن گفتن با مردگان معمولی و این که آنان سخن ما را می‌شنوند و به ما پاسخ می‌دهند، دلالت دارد. به نمونه‌های زیر، دقت کنید:

الف) در آیات بسیاری از قرآن مجید، بر پیامبران گذشته سلام داده شده، در حالی که از دنیا رفته بودند؛ سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ (۴).

ب) قوم حضرت صالح، پس از آن که شتری را که معجزه او بود، پی کردند و از دستور خداوند سرپیچی کردند، مورد عذاب الهی قرار گرفته، با زلزله‌ای هلاک شدند. قرآن درباره گفت‌وگوی حضرت صالح با ایشان پس از هلاکشان، چنین می‌گوید: فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ (۵)؛ «پس زلزله‌ای آنان را فرا گرفت و در خانه‌های خویش، بی‌جان افتادند؛ آن‌گاه صالح از آنان روی گردانید و گفت: قوم من! پیام خداوند را به شما رساندم؛ اما شما ناصحان را دوست نمی‌دارید».

ج) در روایات شیعه و سنی، چنین آمده است: پس از آن که جنگ بدر، با کشته شدن هفتاد تن از قریش و اسیر شدن هفتاد نفر از آنان، به نفع مسلمانان به پایان رسید،

رسول اکرم (ص) دستور داد تا کشته‌های مشرکان را در چاهی بریزند؛ سپس آن حضرت یکایک کشتگان را به نام صدا زد و خطاب به آنان فرمود: آیا آن چه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق و پابرجا یافتید. من آن چه را که پروردگارم وعده کرده بود، حق و حقیقت یافتم. در این هنگام، بعضی از اصحاب به پیامبر (ص) گفتند: آیا مردگان را صدا می‌زنید؟ آن حضرت فرمود: شما از آنان شنواتر نیستید؛ آنان می‌شنوند؛ اما قدرت بر جواب ندارند (۶).

د) در برخی روایات، چنین آمده است: پیامبر اکرم (ص) در آخرین روزهای زندگی اش، نیمه شب همراه برخی از اصحاب خود، رهسپار قبرستان بقیع شد و پس از ورود به بقیع، با آرمیدگان در آن جا، چنین گفت: «سلام بر شما که در جایگاه افراد با ایمان قرار گرفته‌اید! شما بر ما سبقت جسته‌اید و ما هم به زودی به شما می‌پیوندیم» (۷).

ه) در روایات اهل سنت چنین آمده است: «بنده وقتی در قبرش نهاده و ترک شد و دوستانش رفتند، هنوز آن مرده صدای کوبیده شدن کفش آنها را می‌شنود که دو فرشته خدا، برای سؤال از او می‌آیند...» (۸).

و) رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «اذا مرَّ الرجل بقبر اخیه يعرفه، فسلم علیه رد علیه السلام و عرفه و اذا مرَّ بقبر لا يعرفه فسلم علیه رد علیه السلام» (۹)؛ وقتی کسی از کنار قبر برادر دینی خود که او را می‌شناسد، بگذرد و بر او سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می‌دهد و او را می‌شناسد و اگر از کنار قبری بگذرد و صاحب آن را نشناسد و سلام کند، مرده سلام او را پاسخ می‌دهد.

ز) در برخی روایات شیعه و سنی چنین آمده است: رسول اکرم (ص) فرمود:

«هیچ کسی نیست که بر من سلام کند؛ مگر آن که خداوند سلام او را به روح من می‌رساند و من پاسخ او را می‌گویم» (۱۰).

ح) یکی از آداب و مستحبات دفن، تلقین میت است که مورد اتفاق فقیهان شیعه و سنی است و روایات فراوانی در مورد آن وارد شده است (۱۱). این دستور، دلیل دیگری بر شنیدن مردگان، در مواردی است که خداوند اراده کرده است.

۳. با توجه به این دلایل، روشن می‌شود که بر اساس اراده الهی، حتی مردگان معمولی، زائر خود را می‌شناسند و سخن او را می‌شنوند و سلام او را پاسخ می‌دهند. از دیدگاه قرآن، مرگ به معنای نیستی و نابودی نیست؛ بلکه انسان با تمام هویتش به حیات خود ادامه می‌دهد. بر این اساس، سلام کردن و سخن گفتن با اولیای الهی - که در مرتبه‌های عالی وجودی و قرب حضرت حق قرار دارند - نه تنها امری گزاف نیست، بلکه امری شایسته و پسندیده است. بر همین اساس، در اذن دخول حرم‌های اولیای الهی، چنین می‌خوانیم: «و اعلم ان رسولک و خلفائک علیهم السلام احياء عندک یرزقون یرون مقامی و یسمعون کلامی و یردون سلامی» (۱۲)؛ خدایا! می‌دانم که رسول و خلیفه‌های تو - که سلام و درود بر آنان باد - زنده‌اند و نزد تو روزی می‌خورند؛ ایستادنم را می‌بینند و سخنم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند...».

سیره اصحاب رسول اکرم (ص) و تابعین و تمام مسلمانان - اعم از شیعه و سنی - پس از رحلت آن حضرت، بر استغاثه و استمداد از روح مطهر وی بوده است (۱۳).

سمهودی از عالمان اهل سنت می‌نویسد: «توسّل به نبی اکرم(ص)، ممکن است

بعد از وفات وی باشد؛ به این معنا که از آن حضرت طلب دعا کنیم؛ همچنان که در زمان حیاتش از او درخواست دعا می‌شد. این نوع از توسّل، در روایت بی‌هقی چنین نقل شده است: مردم در زمان عمر بن خطاب، گرفتار قحطی و خشک سالی شدند. در آن زمان، یکی از اصحاب رسول خدا(۱۴) کنار قبر پیامبر(ص) آمد و چنین گفت:

«یا رسول الله! استسق الله لامتك فانهم قد هلكوا(۱۵)؛ ای رسول خدا! از خداوند، برای امتت، طلب باران کن که هلاک شدند...». محل شاهد، درخواست دعا از نبی اکرم بعد از وفات وی می‌باشد و این که دعای حضرت بعد از رحلت، امکان دارد و او عالم به درخواست کسی است که از وی طلب دعا می‌کند.

۴. در آیات «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» و «مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ»، کافران مرده دل، به مردگان تشبیه شده‌اند؛ زیرا مرده به حسب ظاهر نمی‌شنود و نمی‌بیند؛ زیرا مجاری ادراک حسی (چون چشم و گوش) ندارد. کافر معاند نیز چشم حق بین و گوش حق شنو ندارد؛ از این رو، پیام اصلی این آیه، نکوهش کافران و تشبیه آنان به مردگان است؛ یعنی، ای پیامبر! تو قدرت بر هدایت کافران نداری و نمی‌توانی سخن حق را به آنان بفهمانی؛ چنان که در ادامه آیه، چنین می‌خوانیم: «و تو هدایت کننده کوران و بازگرداننده آنها از گمراهی‌شان نیستی»(۱۶) و (۱۷).

پی نوشت:

۱. سجده (۳۲)، آیه ۱۱.
۲. مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۰۰.
۳. پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی، ج ۲۴، ص: ۱۵۲
۴. صافات (۳۷)، آیه ۷۹.
۳. اعراف (۷)، آیه ۷۸ و ۷۹.
۴. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۷؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۶۳.
۵. الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۰۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۳.
۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۲ و ۱۰۲.
۷. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۶۴۶؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴۷۴؛ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷.

۸. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۴۵۳؛ مسند احمد، ج ۷، ص ۵۲۷.

۹. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۳۸۷؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۳۱.

۱۰. محدث قمی، مفاتیح الجنان، ص ۵۲۹.

۱۱. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۱۳؛ ابن جوزی، الوفاء فی فضائل المصطفی، باب طلب شفا از قبر نبی اکرم (ص).

۱۵. آیا امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در حمله مسلمانان به ایران حضور داشتند؟

فتوحات مسلمانان در ایران در عصر عمر بن خطاب صورت گرفته است و این فتوحات در دوران خلفای بعدی در اطراف جهان اسلام ادامه داشته است.

عمر در جریان سفر به شام، از امام علی علیه السلام خواست که او را همراهی کند اما امام علیه السلام نپذیرفت. در جریان جنگ قادسیه که مبارزین مسلمان از عمر طلب کمک خواستند. خلیفه از امام علیه السلام خواست که به عنوان فرمانده جنگ به سوی جبهه جنگ با ایرانیان حرکت کند، ولی امام علیه السلام نپذیرفت و از این رو خلیفه، سعد بن ابی وقاص را به فرماندهی برگزید. (۱)

از منابع معتبر استفاده می شود که امام حسن و امام حسین (ع) در فتح ایران شرکت نکرده اند. بنابر نقل ابن اثیر، ابن خلدون، سید هاشم معروف الحسینی و همچنین باقر شریف قرشی، حسن و حسین (ع) بعد از پیامبر در هیچ فتوحی شرکت نداشتند... (۲)

پی نوشت:

۱. بلاذری، فتوح البلدان، (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، نشر سروش، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص ۱۸.

۲. احمد زمانی، حقایق پنهان، قم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، مرکز انتشارات، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷.

۱۶. چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد امام حسین (علیه السلام) قیام؟

در جواب این پرسش باید گفت که اگر امام حسن (علیه السلام) از همان ابتدا بنای سازش با معاویه را داشت این اشکال بر امام وارد بود. اما بسیج نیرو و نامه نگاریهای اولیه بین امام و معاویه و خطبه های آتشین امام علیه معاویه همه و همه نشان از تصمیم جدی برای جنگ داشت ولی با تغییر شرایط به نفع معاویه و ترس از نابودی کامل جریان تشیع توسط معاویه تصمیم امام عوض شد که ما در مطالب بعدی به اختصار به این اوضاع اشاره خواهیم کرد.

همچنین به این نکته نیز باید توجه کنیم که صلح کاملاً بر امام تحمیل شد و امام چاره‌ای جز پذیرش آن نداشت همانگونه که پدرش امیرالمؤمنین هم در صفین با این که قدمی تا پیروزی نهایی فاصله نداشت با فشار نیروهای کوتاه بین که فریب معاویه را خورده بودند مجبور به توقف جنگ و پذیرش حکمیت گردیدند.

از سویی دیگر شرایط سیاسی و اجتماعی آن دو حضرت بدلائل زیر با یکدیگر متفاوت بوده است

۱- معاویه شخص حيله گری بود، ظاهر احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می کرد. بر خلاف یزید که نه تنها دشمنی با اسلام را در نهاد خود مانند پدرش داشت، بلکه این دشمنی را ابراز و آشکار می کرد و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود

۲- پیدا شدن نیروهای خوارج و نبود یاران مخلص و فرمانده هان فداکار و ضعف داخلی، توان و قدرت نظامی امام حسن علیه السلام را ضعیف کرده بود، مضافاً بر این کراهت مردم از شرکت در نبرد با معاویه، از دلایل صلح آن حضرت است

۳- امام حسن علیه السلام در مقام خلیفه مسلمانان بودند و درگیری آن حضرت با معاویه و کشته شدن او به دست لشکر معاویه، شکست مرکز خلافت مسلمانان بوده و به گفته استاد مطهری، این چیزی بود که حتی امام حسین علیه السلام هم از این نوع کشته شدن پرهیز داشتند که کسی در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسند خلافت کشته شود و به همین جهت بود که امام حسین علیه السلام حاضر نبودند در مکه کشته شوند؛ چرا که احترام مکه ازین می رفت.

همچنین به دلایل زیر شرایط زمان امام حسین علیه السلام درست برعکس شرایط امام حسن علیه السلام بود:

۱- اولین تفاوت اساسی شرایط امام حسین علیه السلام با زمان امام حسن علیه السلام که سبب قیام امام حسین علیه السلام شد، این بود که یزید از آن حضرت تقاضای بیعت کرده بود و بیعت امام حسین علیه السلام با یزید که به هیچ یک از احکام و ظوا هر اسلامی پایبند نبود؛ یعنی به رسمیت شناختن ظلم، ستم، فساد و و این مساوی بود با از بین رفتن اسلام و مقدسات دینی. در حالی که معاویه از امام حسن علیه السلام تقاضای بیعت نکرده بود و یکی از موارد صلح نامه همین عدم تقاضای بیعت بود.

۲- همان مردمی که در زمان امام حسن علیه السلام تمایلی به نبرد با معاویه نداشتند، در مدت بیست سال حکومت معاویه از ظلم و ستم امویان به ستوه آمده بودند و کوفه تقریباً یک شهر آماده برای تشکیل حکومت از طرف امام حسین علیه السلام بود و این حجتی بود بر امام حسین علیه السلام و می بایست به آن ترتیب اثر می دادند

۳- مهم ترین عامل قیام امام حسین علیه السلام عامل امر به معروف و نهی از منکر بود.

معاویه در مدت بیست سال حکومتش، بر خلاف اسلام عمل کرده، ظلم و ستم نموده، احکام اسلام را تغییر داده، بیت المال را حیف و میل کرده، خون های مردم را به ناحق ریخته و به مفاد صلح نامه و به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نکرده بود، همچنین بعد از خودش پسر شراب خوار و سگ باز را به عنوان جانشین معرفی کرده و ... این همه باعث گردید که امام حسین علیه السلام به عنوان وظیفه قیام نموده و امر به معروف و نهی از منکر کند. در حالی که این وضعیت معاویه در زمان امام حسن علیه السلام برای مردم بر ملا نشده بود برا رجوع می توانید به کتابهای زیر رجوع کنید:

رضوانی، علی اصغر، پاسخ به شبهات واقعه عاشورا

مطهری، مرتضی، سیری در سیره ائمه اطهار(علیهم السلام)